



در زمانهای نوجوانی و کودکی ما، در کتب دبستانی، داستانی را مینوشتند که در آن صیادی با اسلحه در جستجوی شیر و شکار آن بود و همه جا از «جای پای شیر» پرسش میکرد. روزها کار این شکارچی جستجو و پرسش بود و همه در انتظار که روزی شیر شرزهی را در دست او کشته یا اسیر ببینند. روزی از مردی از اثر پای شیر پرسید و آن مرد پاسخ داد که شیر در نزدیک و در فاصله کوتاهی خفته است، اما برخلاف انتظار، دیدند که رنگ از رخسار شکارچی پرید و زانوی او لرزید و سلاحش بر زمین افتاد و پا بفرار گذاشت. یکی پرسید مگر این مدت بدنبال شیر و اثر پای او نبودی پاسخ داد که: «من «جای پای شیر» را میخواستم نه خود شیر را.

این داستان یا ضرب‌المثل که شاید بسیاری آنرا نشنیده بودند، درسی خواندنی است، گرچه ما کودکان آن زمان مقصود آنرا نمیفهمیدیم. اما امروز بالعیان مصادیق آنرا در صحنه مدیریت کشور میبینیم. وقتی که در مقام سخن و نظر و در بیان و خطابه، همه طرفدار رشد عقلانی افراد ملت و توسعه فرهنگ و حکمت و معرفت هستند و در همه الواح قانونی که گهگاه بصورت چشم‌انداز و برنامه پنجساله و لایحه بودجه سالانه ظاهر میشود، اهمیت حکمت و لزوم آموزش و رعایت عقلانیت را میخوانند، باور اجتماعی بر آن قرار میگیرد، و شادمانی بسیار، که بالأخره مسئولین مربوط لحظه‌یی نظر مودت از صنعت و پول و تجارت برکنده و بجانب عقلی و معرفت‌زا عطوفت نشان داده‌اند. اما

وقتی پای عمل میرسد و این درخت مثمر و مبارک تشنه از باغبان آب میطلبد، اینجاست که مشاهده میشود، که افسوس، افسوس، جای پای شیر را میخواستند و نه خود شیر را.

بارها در این صفحه نوشته‌ایم که در نظر و تجربه و عمل، فرهنگ و فلسفه زیربنا و امور مادی همچون اقتصاد و صنعت و تجارت و ... مانند آن، همه فرعی از اندیشه و فرهنگ و عقیده و عقل هستند، و شکست پیاپی طرحهای اقتصادی و صنعتی و تجارتي و پولی و مانند آن همه نشانگر آنست که نان آنها «مایه» نداشته و «فطیر» شده است. وقتی فرهنگ و حکمت و رشد عقلانی نباشد و فلسفه راهنمای خط و مشی جامعه نشود، جوان دانشجو یا دانش‌آموخته ایرانی که میلیاردری خرج تحصیل او شده، سر از دانشگاههای کشور دیگر درمی آورد و سر به دامن دشمن میگذارد و تئوری پیشرفته‌یی را که در اصل متعلق به کشور اوست بنام دشمن ثبت میکند، و ناگه، سراسیمه رسانه‌های ایرانی به شادمانی به این مقدار قانعند که تبار این دانشجو ایرانی است، و همین!

مقایسه کنید مغزهایی را که بخرج خود در خارج تحصیل کرده و علیرغم بدرفتاری دستگاههای اداری و علمی کشور، برای خدمت به کشور برگشته‌اند و سرمایه کشورهای دیگر را برایگان برای ملت خود آورده‌اند، با مغزهایی که با سرمایه و خون دل ملت پرورش یافته و همه را ارمغانی برای کشور خصم مادرزاد ملت ما برده‌اند! آیا جز اینست که اگر حکمت و شعور و درکی باشد ملت و سرمایه‌های آنرا به دشمن او هدیه نمیکند و عمر و دانش خود را وقف بیگانه نمینمایند.

اینهمه آثار دردناک اجتماعی و علمی و آبرویی، برای آنست که اهل سخن بوده‌ایم ولی نه اهل عمل و وفای به عهد، و درک درستی از نیاز جامعه و فقر فرهنگی او نبوده و از نقشه دشمن و خطر نفوذیهای آنان در دستگاههای مربوط چشم‌پوشی شده و بیشتر بدنبال جای پای معرفت و حکمت و عقلانیت بوده‌ایم، نه خود آن.

خصمی چو کجروی همه جا در رکاب ما است

افلاک را به دشمنی ما چه حاجت است